جلسه‌ی دوازدهم

[مقدمه 2](#_Toc358276023)

[بررسي احتمالات موجود درباره مرء و قلب 2](#_Toc358276024)

[احتمال چهارم: فعالیت‌های قلبی 3](#_Toc358276025)

[تصرف خداوند در ادراکات انسان 3](#_Toc358276026)

[تقسيم بندی احتمال چهارم 4](#_Toc358276027)

[فاصله بین انسان و اعمال او 4](#_Toc358276028)

[مفهوم حیلوله های الهی 4](#_Toc358276029)

[تبیین جبر در مفهوم حیلوله 5](#_Toc358276030)

[اشكال بر حیلوله الهی: وجود جبر 6](#_Toc358276031)

[مراتب در سیاق آیات 6](#_Toc358276032)

[احتمال پنجم : حیلوله بین انسان و علم 7](#_Toc358276033)

[معناي قلب 7](#_Toc358276034)

[احتمال ششم : بیداری وجدان و احتجاج الهی 8](#_Toc358276035)

[حجاب در ندای فطرت 8](#_Toc358276036)

[احتمال هفتم: قلب سلیم 9](#_Toc358276037)

[حیلوله و صیانت از قلب 9](#_Toc358276038)

[انواع روایات در ذیل آیه یحول 10](#_Toc358276039)

[حمل حقیقی یا مجازی آیه یحول 11](#_Toc358276040)

[احتمال هشتم: حیلوله تشریعی 12](#_Toc358276041)

[تحليل احتمالات درباره آیه یحول 12](#_Toc358276042)

[تعمیم دادن قلب 13](#_Toc358276043)

[مقايسه آیه یحول با آیه قبل 14](#_Toc358276044)

[تصرفات الهی با حیلوله 14](#_Toc358276045)

[ارتباط آیه یحول با ناخودآگاه انسان 15](#_Toc358276046)

# مقدمه

**«یا أیّها الذینَ آمنوا استَجیبوا لله وَ للرَسول إذا دَعاکم لما یحییکُم وَاعلَموا أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه وَ أنَّهُ الیهِ تُحشَرون»** بحث ما در آیه‌ی 24 سوره­ي انفال، به این ترتیب است که مقدمات و مباحثی را در مفردات و نکات مربوط به آیه بیان شد و نهایتاً به این جا رسید که این جمله‌ی شریفه‌ی **«أنَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** بر اساس همان تحلیل‌هایی که راجع به مفردات آیه شد، احتمالاتی در آن متصور است که سه احتمال را قبلاً بیان نمودیم.

# بررسی احتمالات درباره مرء و قلب

 به این ترتیب که احتمال اول این است که مَرء و قلبه یکی باشد و وقتی که این‌ها یکی بود، **«حیلولة الله بینَ الانسان و ذاته»** می‌شود و این حیلوله به خاطر وجود یک قرینه‌ی عقلیه‌ی قطعیه، نمی‌تواند حیلوله­ی حقیقیه باشد، بلکه حیلوله در این جا کنایه می‌شود و مجاز و کنایه می‌شود از همان احاطه‌ی خدا و قیومیت خدا و اقربیت خدا به انسان و این که انسان هر چه دارد ارضی است و نهایتاً به ذات خدا می‌رسد و فرمایشات مرحوم علامه هم بیشتر به این معنا نزدیک است.

احتمال دوم این بود که مقصود از قلب در این جا این است که مَرء و قلب یکی نباشد بلکه مرء کلیت وجود انسان از جسم و روح و... است و مقصود از قلب هم همان روح و نفس انسان است که بنابر این احتمال حیلولة الله بینَ المَرء و قلبه یعنی بینَ الانسان و روحه است که این منطبق می‌شود با آن معنایی که در بعضی کلمات مفسرین بود یعنی اِماتَهُ الانسان و این که خداوند «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه بِالموت»،** این هم یک معنا بود که در این جا این حیلوله، حیلوله ی حقیقیه بود و کنایی نمی‌شود.

احتمال سوم هم این بود که مقصود از قلب کل نفس و ذات و روح نباشد بلکه قوای عقلی و عاطفی انسان باشد، که بیشتر در قرآن همان قوای عقلانی و روحی و عاطفی و امثال این‌ها بیان شده است. این هم احتمال سوم است که بنا بر این معنا، حیلوله الله بینَ الانسان و قوای او، به این معنا است که خداوند در همین حیات بین انسان و قوای او حائل می‌شود یعنی قوا را از او سلب می‌کند و عقل و عواطف را می‌تواند از او بگیرد، نظیر «**وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِي الْخَلْقِ»** است که بسیاری از قوا را می‌تواند از او بگیرد.

# احتمال چهارم: فعالیت‌های قلبی

احتمال چهارم این است که مقصود از قلب در این جا فعالیت‌های قلب است و نشاطات و اعمال قلب است که در واقع نه روح و نه کلیت انسان، بلکه اعمال قوا و فعالیت‌های نفس باشد. بنابراین در آن صورت معنای آیه این طور می‌شود که «أ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** يعني حیلوله­ی خدا بین انسان و اعمالی که از انسان صادر می‌شود و از قوای انسان صادر می‌شود، بنابر این احتمال مقصود این می‌شود که در حالی که انسان است و موتی عارض نشده است و روح و قوای او هم باقی است اما در مقام اعمال آن قوا حیلوله وجود دارد یعنی نمی‌تواند آن قوا را اعمال کند.

## تصرف خداوند در ادراکات انسان

یعنی انسان و قوای او وجود دارد، اما نمی‌تواند قوه‌ی عاقله را به کار گیرد و چیزی را فراموش می‌کند، که این در قرآن هم آمده است که خدا چیزهایی را از یاد او می‌برد، در حالی که زنده است و قوای او هم فعال است اما در این فعل جلوی او را می‌گیرد و نمی‌تواند به سمت آن برود که این اراده‌ی خداست، خداوند این قدرت و احاطه را دارد که جلوی اعمال این قوه را بگیرد، چه قوه‌ی عاقله باشد و یا قوه های تمایلی و میلی انسان باشد یا جایی که تشخیص داده است و می‌خواهد ولی عواملی مانع می‌شود از آن که بتواند انجام دهد، یا به آن چیزی که می‌خواهد برسد که در چند احتمال ذیل همین قرار می‌گیرد و از میان آن دوازده احتمال حدود چهار پنج مورد به همین برمی­گردد.

حیلوله ی بین انسان و ذات او به معنای احاطه‌ی قیومی و نفوذ و حضور خدا در وجود او نیست، به معنای اماته هم نیست، به معنای ازاله­ی عقل یا تنکس در خلق و سلب قوا نیست، بلکه همه‌ی آن‌ها سر جای خود است و در حالی که همه‌ی آن‌ها سر جای خود است چیزی را فراموش می‌کند، قوه‌ی عاقله می‌خواهد این را بفهمد ولی نمی‌تواند و خدا از این که بتواند آن را اعمال کند مانع شده است، یا تمنیات و آرزوهایی دارد ولی نمی‌تواند به آن آرزوها برسد.

# تقسیم بندی احتمال چهارم

 این معنای چهارم است که نمودها و مصادیق و شکل‌های مختلفی دارد که یک شکل آن همان ممانعت و حیلوله­ی بین انسان و اعمال قوای فکری و ذاکره و مفکره­ی او است.

## فاصله بین انسان و اعمال او

یک قسم آن این است که بین او و اعمال قوای تمایلی او فاصله می‌افتد و نمی‌تواند به تمنیاتش برسد. یک قسم دیگر این است که همه‌ی آن مبادی ارادی و مقدمات میل و اراده و... هم تمام است ولی بین او و قوه‌ی محرکه فاصله است و نمی‌گذارد که این تصمیم‌ها عملیاتی شود، می‌خواهد ولی نمی‌تواند، یا به لحاظ نفسانی و... مشکل پیدا می‌کند و یا به لحاظ ابزارها و آلات جسمانی مشکلی پیدا می‌کند. یعنی همه چیز سر جای خودش است، ولی این نمی‌تواند کاری را که می‌خواهد انجام دهد و آن چه که اراده کرده است محقق نمی‌شود، «و**َ ما تَشائونَ الا عَن یَشاءَ الله»** که یکی از نمودهای همین است یعنی اگر مشیت الهی نباشد، سلسله­ای که باید منجر به عمل شود، می‌لنگد؛ و یا «أ**نساهُم أنفُسَهم»** فراموشی بر او عارض می‌کند.

 یا اینکه «**فَأتاهُمُ الله مِن حَیثُ لم یَحتَسِبوا وَ قَذَفَ فی قلوبِهِمُ الرُّعب»** یعنی رعبی ایجاد می‌کند که نمی‌گذارد چیزی که می‌خواهد عمل شود، این حیلوله الله است و در سوره‌ی حشر است که سوره‌ی حشر از سور مسبحات است و به خواندن آن هر شب قبل از خواب توصیه شده است و سوره ای با مضامین بسیار عالی و دقیقی است و یک جمله‌ی آن هم همین است که « **فَأتاهُمُ الله مِن حَیثُ لم یَحتَسِبوا وَ قَذَفَ فی قلوبِهِمُ الرُّعب... »** که این همان نمادی از آن حیلوله الله است، خدا حائل و فاصله شد بین چیزی که آن‌ها می‌خواهند انجام شود. یا «**فی قلوبهِمُ الرّعب»** یا **«وَ لاَ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا»** الكهف‏/ 28 یعنی غفلت بر او عارض کرد و حائل شد بین او و این اعمال ذکر در او. یا «أ**ضلَّهُ الله علی عِلم»**

# مفهوم حیلوله های الهی

 اضلالی که خدا می‌کند یا هدایتی که انجام می‌دهد، حیلوله­هایی است که خداوند انجام می‌دهد. گاهی اوقات جلوی اعمال قوه‌ی مفکّره را می‌گیرد و جلوی قوه‌ی ذاکره و شهوانیه و قوه‌ی محرکه و اراده را می‌گیرد و در یکی از این بخش‌ها حیلوله پیدا می‌شود و این در واقع یک معنای عامی می‌شود که نمودهای مختلف آن در جاهای قرآن آمده است.

 پس بنابر احتمال چهارم «يَحو**لُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** يک کبری کلی است و قاعده‌ی کلی است که ده‌ها مصداق دارد و به بیانات مختلف در قرآن آمده است. منتها این به صورت یک عنوان انتزاعی کلی می‌گوید، «يَحو**لُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** خدا بین انسان و اعمال این قوا و اراده‌ها و قوای عقلانی و تحریکی او تخلل پیدا می‌کند. در همین احتمال علاوه بر این نکاتی که گفتیم نکته‌ی دیگری وجود دارد و آن این است که گفتیم این حیلوله­ی الهی بین انسان و اعمال قوا و اعمال عارض می‌شود و نمی‌گذارد این عمل را انجام دهد، که این گاهی اوقات عمل‌های خیر است و گاهی اوقات عمل شر است و دو سه احتمال این بود که خدا مانع از این می‌شود که مؤمن مرتکب کفر یا معصیت شود. یا مانع می‌شود که کافر مرتکب اطاعت شود.

## تبیین جبر در مفهوم حیلوله

البته این بنابر اساس قاعده­ای که منتهی به جبر نباشد واقع می‌شود یعنی در واقع حیلوله­ای است که حیلوله­ی مجازاتی است و جزای خیر یا جزای شر دارد. این مؤمن که با اختیار خود در مسیر خیر آمد از باب توفیق جزائی، خدا بین او و اعمال شرّ حیلوله­ای ایجاد می‌کند و مانع می‌شود که به سمت آن برود که این همان وقایه­ی الهی است که در مواردی خدا افرادی را نگه می‌دارد و با یک عنایتی حائل می‌شود از این که مرتکب معصیتی شوند و یا بر عکس آن در مقام مجازات، «أ**ضلَّهُ الله علی علم»** مانع می‌شود که راه را پیدا کند یا **«هدیً للمُتَّقین»** یعنی یک هدایت جزائی است که بر اساس اراده‌ی او شکل گرفته است که در چند احتمال هم این بود و در بعضی از روایات عامه هم همین آمده بود، در درّالمنثور از پیامبر بزرگوار اسلام نقل شده بود که «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المؤمنِ وَ الکُفر وَالکافرِ و الایمان»**؛ و در اقوال مفسرین هم آمده بود که بین مؤمن و معصیت یا بین کافر و اطاعت.

 این حیلوله ی بین انسان و یک نوعی از اعمال و اعمال قوا است، منتها در این جا خیر و شرّ دارد و **«یَحولُ»** هم می‌تواند شامل آن‌ها شود.

این هم یک قسمی داخل در همین معنا است و ما همه‌ی این‌ها را نمودها و مصادیق یک معنای کلی گرفتیم که حیلولة الله بینَ الانسان و إعمال قوا إعمال انسانی است، نه بین انسان و روح یا بین انسان و قوای او، بلکه بین اعمال و کاربردهای این است. این‌ها انواع و اقسامی دارد که یک قسمش هم همین است که در آن روایت عامی از درّالمنثور آمده است و جمع کثیری از مفسرین هم به آن اشاره کرده‌اند.

# اشکال بر حیلوله الهی: وجود جبر

 البته بعضی‌ها هم اشکال کرده‌اند که نمی‌توان این را گفت برای این که لازمه‌ی آن جبر است، در حالی که لازمه‌ی آن جبر نیست و برای این قسم اخیر هم طبعاً ما انواع آیاتی داریم که به این امر اشاره می‌کند. بنا بر این احتمال چهارم، مجموعه ای از آیات و احیاناً روایات می‌تواند مصادیقی برای «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** باشد، کما این که بنابر احتمالات دیگر هم باز این جمله مجموعه ای از نمودها و نمادهای آیات را دربر می‌گیرد، در هر حال «إ**نَّ اللهَیَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** يکياز غرر آیات است یعنی آیه­ای است که هر یک از این احتمالات را که بگیریم، یک منظومه­ای از آیات و مضامین را در درون خودش جا داده است.

 شمول این نسبت به شرور خیلی با ظهورات سازگار نیست، گرچه در کلمات مفسرین آمده است، در آن روایت اهل سنت البته هر دو قسمش آمده است، روایت وقتی بیاید اگر معتبر باشد ما می‌پذیرفتیم و آن دلالت روشن روایت بر سیاق مقدم می‌شود، منتها روایتش معتبر نیست و این که ما مقداری به آن توجه کردیم به خاطر این بود که روایتی ولو عامی دارد، ولی با قطع نظر از آن روایت همین طور است و سیاق با شرور سازگار نیست یعنی حیلوله­هایی که مانع از توفیق می‌شود، خیلی سازگار نیست.

اگر این‌ها در یک قصه نازل شده باشد، قرینیت سیاق تا حدی درست است.

## مراتب در سیاق آیات

ما در سیاق حداقل سه مرتبه قائل هستیم :

1. یک سیاق داریم که در یک جمله است و یک جمله‌ی کلی است که از دو سه جمله ترکیب شده است، که در این جا قرینیت سیاق خیلی بالا است.

2. درجه‌ی دوم سیاق در دو سه جمله‌ی مستقل در یک آیه است، مثل همین جا، **«وَاعلَموا»** با **«استَجیبوا»،** که در این جا هم تا حد زیادی واقعاً سیاق قرینیت دارد و قرینیت آن را نمی‌شود دست کم گرفت.

3. درجه‌ی سوم سیاق، سیاق در مجموعه ای از آیات است که اطمینان داریم که در یک قصه وارد شده است و باهم وارد شده است که در این جا هم باز سیاق تا حدی قابل اعتنا است.

یک بحث سیاقی است که در مجموعه‌ی آیات یک سوره است، در حالی که در چند بار نازل شده است و احیاناً در چند قصه است که در این جا نمی‌شود به سیاق تمسک کرد.

این چهار مرتبه است که از آکد و اقوي به سمت اضعف می‌شود آن را تنظیم کرد و اگر بحث سیاق را در اصول ملاحظه کردید، حتماً باید به این چهار قسم جدا توجه کرد و همه به یک سیاق نیست.

# احتمال پنجم : حیلوله بین انسان و علم

احتمال پنجمی که می‌شود در این جا بیان نمود، این است که مقصود از **«حیلولة الله بینَ المَرء و نفسه»،** حیلوله­ی بینَ انسان و علوم او باشد، قلب به لحاظ این که در قرآن به عنوان قوه‌ی عاقله و مفکره به کار رفته است، در این جا مقصود یعنی مکتسبات قلب باشد که همان قلب به عنوان قوه‌ی عاقله باشد و بگوییم منظور این است که قلب انسان یعنی دانش‌ها و علوم و آگاهی‌های انسان، که اگر این طور باشد به بحث ما نزدیک می‌شود و این طور می‌شود که «إ**نَّ اللهَیَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** يعنيحیلوله­ی خدا بین انسان و آگاهی‌های انسان، ممکن است انسان خیلی چیزها را از فطریات و یا از مکتسبات بداند، ولی خدا فاصله بیاندازد.

## معنای قلب

اگر به این معنا بگیریم که قلب به معنای قوه‌ی عاقله و مفکره است و در این جا مقصود مکتسبات قلب است یا معارفی است که قلب آن را پذیرا است، که اگر این را بگیریم به بحث ما خیلی نزدیک می‌شود، که ما بر اساس همین احتمال این را در این جا مطرح کردیم که در چند تا از کلمات مفسرین هم بود، «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** يعني « **یَحولُ بینَهُ وَبینَ علومِه»** نه این که علوم را محو کند یا نگذارد به علومی برسد که حیلوله­ی قبلی می‌شود بلکه علومی که رسیده است و محو هم نمی‌شود اما این علوم مورد آگاهی او نیست و علم به علم ندارد و مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است ولی در عین حال موجود است.

البته این علوم هم می‌تواند علوم غریزی و فطری باشد، آن آگاهی‌هایی که همین طور در نهاد او نهفته است و به ودیعت گذاشته شده است، یعنی بنابر آن ضمیر ناخودآگاه اصلاً به آن توجه ندارد یا این که در حال طبیعی به ان توجه ندارد، به هر حال « **یَحولُ بینَهُ وَ بینَ علومِه»**، یا علومی که مکتسب است، اما از صفحه‌ی ذهنش پاک شده است و علم به آن ندارد، که این هم موارد زیادی دارد.

در واقع «**یَحولُ»** یعنی این که خیلی از چیزها یا فطریاً و یا اکتسابیاً الان وجود دارد ولی مورد توجه ما نیست و این عدم توجه ممکن است عدم توجه پایدار عمیق باشد و ممکن است عدم توجه مقطعی باشد.

این هم یک معنا است که می‌شود در این جا آورد، این معنا را ممکن است ما در همان معنای قبلی وارد بدانیم، یعنی بگوییم خدا بین انسان و اعمال قوای او مانع می‌شود، اما به دلیل این که در کلمات بعضی مفسرین به نحوی جدا به این امر توجه شده است، در این جا آن را جدا بیان کردیم و به نظر می‌آید که امکان این که این را در همان معنای جامع قبلی قرار دهیم وجود دارد، یعنی بگوییم ممانعت و حیلوله­ی خدا بین انسان و اعمال قوای او که یک نمود آن هم قوه‌ی عاقله و مفکره است، یعنی می‌شود آن را طوری مطلق گرفت که این را هم در درون خودش بگنجاند.

بنابر این احتمال، چه آن را مستقل بگیریم و چه بخشی از احتمال قبلی بگیریم، آیه مقداری با بحث ناخودآگاه و دانش‌های مغفول هم ربط دارد، یکی از نمودهای قدرت الهی این است که این آگاهی‌ها و دانش‌ها وجود دارد ولی خدا حیلوله دارد و او نمی‌تواند به آن توجه کند و میان او و آن‌ها یک نوع فاصله­ای است، با این که در وجود و درون او است اما حیلوله دارد.

# احتمال ششم : بیداری وجدان و احتجاج الهی

احتمال ششمی که در این جا می‌شود داد این است که تا این جا چیزی که در دو روایت معتبر بود در درون آیه نمی‌شود خیلی بگنجد.

 متن اولی که خلاصه تر است این بود که حضرت فرمود که «**یَحولُ بینهُ وَ بینَ أن یَعلَمَ أنَّالباطلَ حقٌّ»**، در روایت دوم این بود که **«يَشتَهي سَمعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ یَدُهُ وَ لِسانُهُ وَ قلبُهُ»** یعنی کاری را می‌خواهد و کاملاً آن را می‌پسندد و می‌رود تا مرتکب شود ولی در همان حال «لا**یَأتیهِ إلا وَ قلبُهُ مُنکِرٌ»** شعله ای در وجود او بیدار است و وجدان و فطرت خاموش نیست، «لا**یَأتیهِ إلا وَ قلبُهُ مُنکِرٌ، لا یَقبَلُ الّذی یَأتی»** عليرغم این که انجام داده است، اگر این‌ها را کناربگذارد و به اعماق وجود خود برگردد «لا **یَقبَل، یَعرِفُ أنَّ الحقّ غیرُه»** می‌فهمد که حق غیر از این است، علیرغم این که خلاف انجام داد ولی باز هم آن را نمی‌پذیرد و می‌داند که خلاف است

## حجاب در ندای فطرت

 این همان فطرت انسان است و ندای وجدان و آن درک عمیق انسانی است که ممکن است حجاب‌هایی روی آن افکنده شود یا عوامل شیطانی مزاحم قوی بیاید که انسان در عمل به خلاف او حرکت کند و بر خلاف او اقدام انجام دهد اما در واقع آن وجود دارد و همان هم در واقع «ما **به یَحتَجُّ الله علی عِباده»** است که در روایات هم دارد که همان عقدی است که خداوند با او بر بندگانش احتجاج می‌کند، حتی در آن حالی که سپاه شهوت بر او هجوم آورده است و خواسته های نفسانی او را به سمت گناه برده است، باز یک چیزی وجود دارد که می‌شود با همان بر او احتجاج کرد.

البته در این جا دارد که «**وَ قلبُهُ مُنکِرٌ، لا یَقبَلُ الّذیَ یأتی، یَعرِفُ أنَّ الحقّ غیرُه»** يعني آن فطرت آگاهی و شناخت عمیقی که در وجود او است، آن وجود دارد.

# احتمال هفتم:قلب سلیم

این در این دو روایت معتبر آمده است که این دو روایت را نمی‌توانیم کنار بگذاریم و حتماً باید بگوییم این در معنای آیه داخل است. چطور می‌توانیم آیه را معنا کنیم که با این احتمال سازگار شود؟

 این به این شکل می‌شود که «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه» ر**ا باید این طور معنا کنیم که مقصود از قلب در این جا همان قلب سلیم است و آن فطرتی که جایگاه آن همان قلب است، خدا حائل می‌شود بین انسان یعنی مشت حیات نفسانی و شهوانی و مادی او و فطرت سالم و پاک او، و حائل می‌شود به این معنا است که نمی‌گذارد که آن فطرت مورد دستبرد این هواهای نفسانی قرار بگیرد و آن را محو کند و آن را به اشتباه بیاندازد.

## حیلولة و صیانت از قلب

این حیلوله­ در این­جا یعنی نوعی از این قلب صیانت می‌کند، این ندای وجدان و این فطرت پاک می‌توانست با هجوم آن شهوات و جنود شیطان، دستبرد به آن خورده شود و مورد هجمه قرار بگیرد و در اشتباه قرار بگیرد و نتواند حق و باطل را تشخیص دهد، به خاطر سرکشی این هوا و هوس‌ها که خیلی اوقات همین طور می‌شود **«يَحسَبونَ أنَّهُم یُحسِنونَ صُنعا» و**لی همان هم اگر برگردد و عمیق بیاندیشد و موانع را کنار بگذارد، این امکان وجود دارد که به آن فطرت پاک برود.

 البته این ممکن است در بعضی جاها خاموش هم شود ولی در بسیاری از موارد این طور است. اگر این را بگوییم «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** با همه‌ی احتمالات قبلی متفاوت است، این جا **«یَحولُ»** است یعنی ممانعت و وساطت و توسط بین مشت حیات و تمنیات نفسانی و این قلب سلیم و فطرت پاک است برای این که ممانعت که ایجاد می‌کند، نه این که بخواهد این جا این را از او بگیرد، معنای این حیلوله در این جا حیلوله ی صیانتی است یعنی نمی‌گذارد که به آن دستبرد وارد شود و از بین برود.

 در این احتمال حیلوله مقداری تفاوت پیدا می‌کند. در احتمالات قبلی حیلوله که بود یعنی او را می می‌راند یا سلب قوا می‌کرد یا سلب توانایی اعمال قوا می‌کرد، اما در این جا معنای حیلوله این است که نمی‌گذارد این او را از بین ببرد و این حیلوله با آن معانی قبلی تفاوت پیدا کرد و نمی‌شود با آن معانی در یک جامعی قرار داد. این احتمال ششم است که باید آن را بر اساس روایات بگوییم؛ و نمی‌شود یک جامع مناسبی پیدا کرد. این روایت در واقع دامنه‌ی یک معنای جامع را توسعه می‌دهد.

# انواع روایات در ذیل آیه یحول

 روایتی که ذیل یک آیه وارد می‌شود و مصادیقی را برای آیه ذکر می‌کند، آن را به هفت هشت نوع تقسیم کردم : یک قسم این بود که روایت مصداقی را می‌گوید که مصداق حقیقی واضح آیه است ولی فرد ابرزش است. گاهی فرد عادی و متعارف را می‌گوید.

گاهی فرد واقعاً حقیقی معنای آیه را می‌گوید منتها فرد خفی است و ما هم که فکر می‌کنیم می‌بینیم همین طور است منتها باید ما را ارشاد کرد که با فکر بفهمیم و این فرد خفی را کشف کنیم، مثلاً **«فَليَنظُرِ الانسان الی طعامه»** ابتدا ما نمی‌فهمیم که طعام علم را هم شامل می‌شود ولی بعد از دقت می‌فهمیم که معنای آن است.

 نوع چهارم این است که معنای مجازی را می‌گوید، که این جا بعید نیست که حیلوله را در واقع بگوییم به این معنا، انسان عرفی نمی‌فهمد، در معنای جامع، حیلوله­ای که در واقع می‌خواهد بگوید صیانت از او می‌کند و که ما این را نمی‌فهمیم، امام هم فرموده است، اگر بگوییم که ما دقت می‌کنیم و می‌بینیم درست است و همین طور است، این از قسم سوم از آن اقسامی که گفتیم می‌شود.

 اما اگر بگوییم این جا جامعی نیست و بعد از این که امام فرمود من نمی‌توانم بفهمم ولی تعبد به من می‌گوید که آیه این را هم می‌گوید، که این مجاز و تعبدی می‌شود.

آیات قول زور یا لهو­الحدیث که در روایات آمده است و گفته است که منظور غنا است و در آن جا گفتیم این‌ها معنای حقیقی نیست، این یک تعبد است که امام می‌فرماید مصداق لهو­الحدیث غنا است یا مصداق قول زور غنا است.

در این جا هم شاید از همین قبیل باشد، پس این یک بحث روش­شناسی کلی در تفسیر است که تطبیقات گفتیم که هفت یا هشت نوع است و هر کدام هم یک حکمی دارد، چه در روایاتی که جنبه‌ی توصیفی دارد و چه در روایاتی که در آیات فقهی است، این جا هم از نوع مجازی است، اگر نگوییم که یک مصداق خفی همان معنای جامع حقیقی است، این یک بحث بود.

 اگر گفتیم این معنای مجازی است یعنی **«خُلّينا وَ أنفُسَنا»**، ما نمی‌توانیم از این آیه به این جا برسیم، یک نوع معنای خفی و مجازی است که همین طوری نمی‌شود از آیه فهمید، با تعبد می‌گوییم آیه این را بیان می‌کند.

# حمل حقیقی یا مجازی آیه یحول

 بحث دوم که به دنبال این مطرح می‌شود این است که آیا باید آیه را فقط حمل بر این بکنیم یا بگوییم که هم در معنای حقیقی و هم در معنای مجازی استعمال لفظ شده است؟

به نظر می‌آید که گاهی روایت حصر می‌کند و در مقام تفسیر معنای مجازی برای آیه ذکر می‌کند، یا در خود روایت حصر می‌کند و یا قرینه‌ی عقلیه داریم، «**إنَّ اللهَ علی العَرشِ استوی»** را قرینه‌ی عقلیه می‌گوید باید مجازش کرد، یا این که روایت در مقام تفسیر می‌گوید مقصود فقط این است یعنی یک بیانی است که آدم حصر را می‌فهمد که در این جا حصر می‌شود.

اما اگر این نباشد که در این جا در این روایت هم نیست، روایت مصداقی را برای آن ذکر می‌کند که این هم از همین قبیل است که اگر این باشد بعید نیست که بگوییم در این جا استعمال لفظ در آن معنای حقیقی و مجازی، در هر دو می‌شود.

 بنابر آن چه که گفته شده است که استعمال لفظ در هر دو معنا از نظر اصولی جایز است و با قرینه واقع هم شده است. کتاب «چند معنایی در قرآن» در این زمینه کتاب خوبی است. به هر حال چند معنایی هم از نظر عقلی و ادبی جایز است، منتها نیاز به قرینه دارد و هم با قرائن واقع شده است، بعید نیست که در این جا بگوییم که این احتمال آخر را نمی‌توانیم کنار بگذاریم و باید حتماً در آیه داخل شود، چون دو روایت معتبر دارد، منتها اگر نتوانیم جامعی بین آن و بعضی معانی قبلی درست کنیم، نمی‌توانیم از آن معانی قبلی هم دست برداریم، برای این که هیچ مانعی ندارد و خود این قرینه می‌شود که هم این مقصود است و هم آن مقصود است.

این پنج یا شش معنا است که عمده‌ی احتمالات در این جا این است، بسیاری از آن احتمالات پراکنده‌ی دیگری که بود، چند تای آن‌ها وارد در یکی از این احتمالات می‌شد منتها این بازسازی منطقی و دقیق احتمالات در آیه است.

# احتمال هشتم:حیلوله تشریعی

اگر کسی بگوید که حیلوله در این جا حیلوله ی تکوینی نیست، حیلوله ی تشریعی است یا شامل حیلوله ی تشریعی هم می‌شود، «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه» ی**عنی خدا مانع می‌شود در مقام تشریع از این که هر می‌خواهد انجام دهد، یعنی در مقام تشریع خدا ممانعت‌هایی دارد و حائل می‌شود و حیلوله ی تشریعی دارد، یعنی نهی دارد از چیزهایی که مربوط به قلب و انسان است و با امر و نهی خودش مانع می‌شود از این که مرء هر چه که در قلب دارد بخواهد انجام دهد و اعمال کند.

در عین حال نه در تفاسیر چیزی آمده است و نه در روایات وجود دارد و اگر ظاهر آیه را هم بگیریم، اصلاً ذهن آدم به حیلوله ی تشریعی نمی‌رود و ظاهرش همان حیلوله ی تکوینی است که در واقع عظمت الهی و نفوذ قدرت خدا و احاطه‌ی خدا را بیان می‌کند.

پس در هر حال «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** بیشتر به تکوین نزدیک است تا به تشریع و هیچ شاهدی هم در هیچ جا برای این وجود ندارد، گرچه این دلیل نمی‌شود.

# تحلیل احتمالات درباره آیه یحول

در انتخاب بین این احتمالات، آن احتمال اول که این بود که وقتی می‌گوید حیلوله ی بین شخص و خود او، چون معنای حقیقی آن از نظر عقلی جایز نبود، می‌گفتیم باید این را کنایی کرد، کنایی بودن این جمله و مجاز شدن آن خلاف اصول اولیه است و لذا در قواعد و اصول اولیه با معنای اول خیلی نمی‌شود موافق بود، پس آن کنار می‌رود. آخرین معنا که تشریعی هم باشد، خیلی با ظاهر سازگار نیست و این هم کنار می‌رود.

 آن معنایی که در روایات هم بود، نمی‌شود بگوییم که در آیه مقصود کلاً آن است ولو این که آن معنا می‌تواند در آیه داخل باشد ولی کلاً نمی‌توانیم بگوییم مقصود آن است، چون بیان حصری در روایات نبود. معنای دیگر این است که امر دائر بین آن سه احتمال متواسط می‌شود، می‌گوییم «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** يعني **«یُمیتُهُ»،** «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یُزیلُ قوا، عقل و قوای میلی و اراده‌اش را از او می‌گیرد؛ و یا این که «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یعنی بین او و خواسته‌ها و تمنیات و دانش‌ها و علوم و اعمال قوا واسطه می‌شود که به بحث ما هم ربط پیدا می‌کند.

## تعمیم دادن قلب

 اگر کسی بتواند برای این سه جامعی درست کند، یک مطلب است یعنی بگوید «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»،** قلب در این جا هم نفس را می‌گیرد و هم قوا را شامل می‌شود و هم اعمال قوا را می‌گیرد، که اگر بتواند جامعی بگیرد، اطلاقش خوب است به این شکل که بگوید که «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»،** ، همان احتمال دوم مقصود است، یعنی بین او وجان او منتها جان او، چون دامنه‌ی وسیعی دارد، از خود اصل او، از قوایی که در درون وجود او است و فعالیت‌هایی که از او صادر می‌شود، اگر این را بگوید «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه» ه**ر سه احتمال را در بر می‌گیرد. «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه» ی**عنی خداوند بین انسان و جان آدمی فاصله می‌شود، فاصله‌ی بین او و جان او گاهی بین او و کلیت همه‌ی جان او است و اماته است.

گاهی بین او و قوای او است، ازاله­ی عقل و «**نُنَکِّسْهُ فِي الْخَلْقِ»** است؛ و همین طور فاصله‌ی بین انسان و جان آدمی یک مصداقش هم این است که یعنی خودش و قوای آن است، ولی در اعمال و دسترسی به آن‌ها واسطه می‌شود.

ممکن است بگوییم که «إ**نَّ اللهَ یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه» ی**عنی خداوند بین انسان و جان او واسطه می‌شود، گاهی بالاماته و آخری بالازاله و ثالثتاً بالاعاقه، يعني عايق شدن و مانع شدن، یعنی ممانعت از این که بفهمد و بداند و بعید نیست که چنین جامعی را بگوییم، یعنی در واقع همان احتمال دوم را می‌گوییم ولی طوری معنا می‌کنیم که احتمال سه و چهار را هم در بر بگیرد، بین انسان و جان او فاصله می‌شویم، گاهی بین همه‌ی جان او است و گاهی بین بعضی قوای او است و گاهی بین او و إعمال قوای او است، بعید نیست که این شمول را داشته باشد و در این صورت آیه، اگر ما یک معنای جامعی بگیریم که حداقل این سه چهار معنا را در بر بگیرد، یک آیه‌ی عام انتزاعی می‌شود که انواعی از آن آیاتی که می‌گوید انسان را به ضعف می‌رسانیم و اضلالش می‌کنیم یا هدایتش می‌کنیم، همه‌ی آن‌ها به نحوی به این ریشه برمی گردد، این یک جهت است که بعید نیست آن را بگوییم. اگر بگوییم بین این سه معنا جامع نیست، ظاهرش همان احتمال دوم است، **«بينَ المَرءِ وَ قلبه»** يعني جان او، یعنی همان اماته، ولی بعید نیست این جامع باشد و آن دو سه معنا را شامل شود.

# مقایسه آیه یحول با آیه قبل

نکته‌ی بعدی بر اساس این، این است که اگر این آیه را با آیه‌ی قبلی مقایسه کنیم، آن آیه از غرر آیات بود در شمول علم خداوند، «إ**نَّ اللهَ یَعلَمُ السّرَّ وَ أخفی»** که حداقل در بیست آیه خواندیم ولی گفتیم از ابلغ آیات در شمول عمقی علم خداوند، «**یَعلَمُ السّرَّ وَ أخفی»** است؛ و نسبت به ده‌ها آیه شمول دارد با یک ابلغیت ویژه.

 این آیه هم «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** یک آیه‌ی ویژه­ای است در شمول همان احاطه‌ی خداوند بر انسان، یعنی این حیلوله­ی جامع و فراگیر خداوند که می‌تواند اماته کند و می‌تواند قوا را سلب کند، در حالی که همه‌ی این‌ها وجود دارد، اعمال قوا و توجه به آن قوا و علوم و... را بگیرد، همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود، که این همان قدرت نافذه­ی خدا است، یعنی قدرت نافذه ی خدا و احاطه‌ی قیومی خدا را در انسان می‌گوید.

 البته هر دو در حوزه‌ی انسان­شناسی است، گرچه آن علم نافذ خدا یک اصل اعتقادی است و همه‌ی عالم و جهان را شامل می‌شود اما آن مربوط به علم نافذ خدا در اعماق وجود آدمی است، در آیه‌ی اول. در آیه‌ی دوم باز هم گرچه آن قدرت خدا، قدرت عامه‌ی تکوینیه و اوصافی است که همه‌ی عالم را می‌گیرد ولی در خصوص انسان است با یک بیان خیلی جامع و اکید که «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»**، یعنی در ذره ذره‌ی این اجزاء وجود انسان و قوای انسان، خداوند **«یَحولُ»** یعنی واسطه است و حضور دارد، این مبتنی بر همان احاطه‌ی قیومیه ی الهی است.

# تصرفات الهی با حیلوله

نکته‌ی دیگر هم این که این حیلوله به یک معنا همیشگی است، برای این که این نفوذ قدرت خدا همیشگی است اما فعلیت و شأنیتش همیشگی است، اما بروز این حیلوله وقتی است که موت عارض شود یا ازاله ی قوا شود یا اعاقه ی انسان از فعالیت و توجه به همان که در دامنه‌ی وجود او است، پس بعید نیست که این سه قسم در یک معنا جامع شود و این مبتنی بر همان احاطه‌ی الهی است و شامل بخش زیادی از این آیاتی می‌شود که قدرت خدا را در تصرف خدا در وجود انسان نشان می‌دهد، یعنی خدا در وجود انسان تصرف می‌کند و «**یَحولُ بینَ المَرءِ وَ قلبه»** به یک طیف وسیعی از این تصرفات الهی اشاره می‌کند.

# ارتباط آیه یحول با ناخودآگاه انسان

در آن جایی که علم یا عقل بگوید اسرار نهانی وجود دارد خدا آن را می‌داند. فی الجمله آن را اثبات می‌کرد اما کیفیتش را اثبات نمی‌کرد، آن جا می‌گفتیم سرّ و اخفي، می‌گوید خبرهای نهانی است که فی الجمله از خود شخص هم گاهی پنهان می‌شود، که خدا آن را هم می‌داند، اما می‌گفتیم کیفیت نهان بودن آن دنیای درون در آیه چیزی نیست، حالا بگوییم نظریه‌ی فروید یا نظریه‌ی عرفا یا کس دیگری، کیفیت‌هایی که در تئوری‌های عرفانی و فلسفی و روان­شناختی است در آیه‌ی قبلی نبود.

در این جا هم همین طور است، خدا می‌تواند و این توانایی هم علی­القاعده بروز پیدا می‌کند و این طور نیست که مصداق پیدا نکند یعنی می‌تواند که یک علوم و دانش‌ها و چیزهایی را که انسان دارد، همان را هم بدون این که ازاله کند، مانع شود و نتواند به آن توجه کند و لذا این هم مثل آن فی الجمله آن را نشان می‌دهد که یک چیزهایی وجود دارد و خدا تصرفاتی می‌کند که به این شکل است که از خود انسان هم مغفول می‌شود.

این دو آیه نهایتش به این دنیای درون می‌پردازد، منتها آن از زاویه‌ی علم خدا و این از زاویه‌ی قدرت خدا و این که چیزهایی ممکن است بر انسان مخفی شود با این که وجود دارد.